

شوش

کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر پانزدهم- دوره عیلام میانی

احسان (اسماعیل) یغمایی

ویراستار: سمیرا ایمنی

پیشکش به استاد میرعابدین کابلی

چاپ اول

۵۱۵۵۵۶۱

www.ketab.ir

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

یادداشت:

عنوان دیگر:

موضوع:

موضوع:

شناسه افزوده:

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی:

شماره کتاب‌شناسی ملی:

یغمایی، احسان، ۱۳۲۰-

شوش؛ کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر پاز ... دوره عیلام میانی / احسان

(اسماعیل) یغمایی؛ ویراستار سمیرا ایمنی.

تهران: انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۴

۱۸۴ص، مصور، نقشه

۹۷۸-۶۰۰-۸۰۰۴-۱۷-۲

فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر پانزدهم دوره عیلام میلانی

حفاری‌ها (باستان‌شناسی) -- ایران -- شوش

شوش (شهر باستانی) -- تاریخ

ایمنی، سمیرا، ۱۳۶۲-، ویراستار

DSRY۰۹۷ / ۵۷ ی / ۱۳۹۴

۹۵۵/۳۳۵

۳۹۷۶۵۰۰

روش

روایه و کلیه حقوق این کتاب به انتشارات دنیای اقتصاد

روایه و کلیه حقوق این کتاب به انتشارات دنیای اقتصاد

روایه و کلیه حقوق این کتاب به انتشارات دنیای اقتصاد



ناشر:

انتشارات دنیای اقتصاد

شوش

کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر پانزدهم - دوره سیلام میانی

احسان (اسماعیل) یغمایی

حسن کریم‌زاده

انوشه صادقی‌آزاد

مهدی کریم‌زاده

مریم فتاحی

علی سجودی

۹۷۸-۶۰۰-۸۰۰۴-۱۷-۲

۱۱۰۰ نسخه

اول ۱۳۹۴

نقره‌آبی

شاد رنگ

تمام حقوق چاپ و نشر، محفوظ و متعلق به ناشر است

نویسنده:

مدیر هنری:

مدیر تولید فنی:

طراح جلد:

صفحه‌آرا:

ناظر فنی:

شابک:

شمارگان:

نوبت چاپ:

لیتوگرافی:

چاپ و صحافی:

©

۷	سیاسگزاری
۹	یادی و اشاره‌ای
۱۳	پیش‌نہشتار
۲۷	بخش نخست: واحد A
۴۷	بخش دوم: واحد B
۷۱	بخش سوم: نخستین ارزیابی‌ها
۱۲۷	یادداشت‌ها
۱۳۳	سفالینه‌ها
۱۳۹	پیوست
۱۶۷	تصاویر گام‌به‌گام هنگام بازسازی

نخستین بار در پرس باستان‌شناسی پیش از تاریخ ایران به استادی دکتر نگهبان با شهر پانزدهم شوش آشنا شدم و پس از آن در کلاس استاد مقدم. آن زمان در نخستین سال‌های دهه چهل، نه اسلایدی بود و نه فیلمی، تنها جزوه‌ای پلی‌کپی شده و ناخوانا، آن‌چه استادان می‌فرمودند. خانم سلمی مقدم سرپرست کتابخانه موزه حتی اجازت نمی‌داد کتاب‌های DAFI را که در خزانه بود ببینیم تا چه رسد به اینکه به عکس‌هاش بنگریم.

هنگامی که در نخستین کاوش خرد به عنوان کوچک‌ترین عضو همراه گروه بودم، یک روز که نم‌بارانی هم می‌آمد، دکتر نگهبان ما را به شوش برد و کنار شهر پانزدهم گودی ژرف و گسترده‌ای باستانی پراکنده و دور از یکدیگر پوشیده از بوته و علف‌های خودروییده. زمین لبریز از خطر سقوط در این گودی. دکتر نگهبان هشدار داد زیاد جلو نرویم و کلاه‌ها بایستیم. کمی از دور نگریدم و با شگفتی پرسیدم:

- ببخشید استاد این ویرانه‌ها شهر پانزدهم است؟ این خرابه‌ها که با فرموده شما سر کلاس همخوانی ندا...

حرفم را برید و کمی خشمناک گفت: بله، این نتیجه حفاری پروفیسور گیرشمن است و ... و خوب حالا ویران شده و سکوت کرد، یک سکوت تلخ کش‌دار، سرانجام یکی از اعضای گروه گفت: این دره را کنده تا هرچه بوده بردارد و ببرد فرانسه بفروشد یا بدهد به لوور...

دکتر نگهبان نگاه تندی به او انداخت و گفت: شما که نمی‌دانید این طور قضاوت نکنید. و باز سکوت و تنها صدای باران. کمی بعد گفت برویم، برویم، باران دارد تند می‌شود. هرگز ندیدم یا نشنیدم این استاد بزرگ منش روی در خاک کشیده، حتی به دشمنش بی‌احترامی کند.

روزی که آقای کابلی مدیر پروژه ملی شوش پیشنهاد کاوشی دیگر بار را در شهر پانزدهم نمود، به یاد پنجاه سال پیش، آن نخستین دیدار، آن خرابه‌ها و ویرانه‌ها که امروز سخت بدتر و آشفته‌تر از گذشته بودند، افتادم. پذیرفتم و اندیشیدم باید این کاوش دوباره را «تعریف» کرد.

در ایران، نه برای این‌گونه کارهای کوچک که برای پروژه‌های بزرگ هم هیچ تعریف دقیقی نشده است. روشن نیست چه می‌خواهیم بکنیم و چرا. ده سال بعد من ازیم و روستانشین‌ها را آواره و بی‌خانمان می‌کنیم، بی‌آنکه بدانیم برای چه از کنار سنگ‌نگاره‌ها خط آهن می‌کشیم، در اصفهان مترو می‌سازیم و هنگامی که پایه‌های پل فرومی‌ریزد تازه به فکر چاره می‌افتیم. هزاران درخت را می‌بریم، جنگل را نابود می‌کنیم تا کمی زودتر به شمال برسیم. تونلی را ناآگاهانه با یک تعریف زمینی ریخت‌شناسی آن پهن‌تر می‌کنیم و پس از فروافتادن می‌خواهیم با هزاران تن سیمان جلوی ریزش کوه را بگیریم و ... و بسیاری دیگر از این‌ها. بی‌آنکه تعریف شده باشند. در باستان‌شناسی هم از دیرباز همین گونه بود است. خدا می‌داند چقدر از این برنامه‌های بدون تعریف انجام شده است. در دوازده سال پیش هنگامی که می‌خواستیم قرارداد جدید بنویسیم، به سرپرست برنامه‌ها بنیاد گفتم: لطفاً در این قرارداد تورم سالانه را هم در نظر بگیرید، نپذیرفت و گفته گوی ما به درازا کشید. سرانجام گفتم: ببینید حاج آقا! اینجا که دکا ماست فروشی نیست. نه خدای ناکرده شما ماست فروشید، نه من خریدار ماست. احترام فرهنگی اینجا بسیار بیش از اینهاست. من فقط می‌خواهم آنچه دولت خودش محاسبه کرده و گفته اضافه شود. جوابی داد که خاموش شدم. گفت: ای آقا! الان بیست و چند سال است، اینها، این اشیایی که شما آنقدر برایشان دل می‌سوزانید اینجا افتاده‌اند. اگر پنجاه سال دیگر، صد سال دیگر هم باشند و توی این زیرزمین خاک بخورند هیچ‌طور نمی‌شود. آب هم از آب تکان

نمی خورد. اینها پشت این دیوارها و درهای آهنی خواهند ماند، چه کارشناسی بکنی، چه نکنی! در پاسخ این جواب دندان شکن در دل گفتم: ... کسی به فکر گل‌ها نیست و بی آنکه گفت‌وگو را ادامه دهم زیر قراردادی که جای دستمزد آن خالی بود امضا کردم. تنها گفتم قلم دست شماست حاج آقا، هر چه دلتان می‌خواهد بنویسید، بنویسید. دو سه روز بعد دیدم پس از آن گفت‌وگوی بی‌ثمر، دستمزد مرا حتی کمتر از قرارداد پیش نوشته است! به حاجی گفتم: مهم نیست چون برای من کارشناسی این یافته‌های پراکنده حبس شده و به زنجیر قفس‌های آهنی دکسیون بسته شده بسیار ارزشمندتر از این چندرغازی است نه شما اضافه کنید.

پانزده سال پیش، اگر همگام کابلی نمی‌شدم، امروز دیگر از شهر پانزدهم هیچ چیز نمانده بود هیچ چیز. آنچه آن روز برای این کاوش اندیشیدم و برای خودم، یف مردم این بود: بازنگری و کاوشی دیگر در سه یا چهار در سد برجای مانده از یک از گسترده یک شهر ارزنده عیلامی برای دستیابی به بیشترین آگاهی‌ها از این بسیار ناچیز برجای مانده.

آنچه می‌خوانید گزارشی است که کوه از این تلاش. کوششی سخت دشوار با بازدهی کم و اندک از ویرانه‌هایی که تنها بنس‌هایی کوچک، پراکنده و از یک‌دیگر جدا شده‌ای بیش از آن نمانده است. نخستین روزی که کلنگ به دست خاک‌های انباشته شده را برای یافتن یکی از رنج برخشت یا یک کف دست کف کنار می‌زدیم، دیگر بار به یاد این سروده فرور می‌افزادیم:

کسی به فکر گل‌ها نیست

کسی به فکر ماهی‌ها نیست

کسی نمی‌خواهد

باور کند که باغچه دارد می‌میرد...

که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است

که ذهن باغچه آرام آرام

از خاطرات سبز تهی می‌شود

و حس باغچه انگار،

چیزی مجرد است که در انزوای باغچه پوسیده است.

بیایید برای یکبار هم که شده باور کنیم که در انتهای تنهایی، باغچه پوسیده و آرام آرام دارد می‌میرد... آخر مگر جز ما گروه کوچک باستان‌شناس، دیگر چه کسی می‌تواند این پیکره زخم‌خورده از پا افتاده در آستانه مرگ را از نیستی برهاند و دور کند؟ چه کسی؟

پیشینه کندکاه و کاوش دوباره^۱ در شهر پانزدهم

بی گمان، نوشتن این ارزشمندترین محوطه باستانی ایران، در همه پهنه جهان خاکی، چند نمونه از دست نگاشت شمار بیش ندارد. چشم انداز شوش با رجا هایی از تپه های پست و بلند، ویرانه های شاهان هخامنشی، نیایشگاه هایی از هزاره های دور، خطوط درهم بافت معماری سمر پانزدهم، مسجدی ویرانه، دژ فرانسویان، شکسته ستون های سنگی، شیشه ها که سفال هایی که در هر قدم به چشم می آیند و صدای خُرد شدن و شکستن آنها در زیر پا چنگ به قلب می اندازد و هزاران هزار راز و رمز ناگفته بر لب با سکوتی به درازای زمان و گنجینه هایی سپرده در خاک، هنوز ویژه است و والا.

شوش می تواند به آسانی هر آدمی را که هر اندازه هوشمند باشد، فریفته و پایبند و در دام راز و ناگفته هایش گرفتار و اسیر کند و... و این گونه است که هیچ باستان شناسی را جرات و یارای دل کردن از آن نیست و اندیشه اش گرفتار این همه شکوه و بزرگی.

شوش را نخستین بار چشمان تیزبین «بنجامین بن جناح»^۲ خاخام کلیمی شناخت، اما «کنت لوفتوس»^۳ این انگلیسی زیرک در سال ۱۸۵۰ مسیحی نخستین کلنگ را بر تپه های آن زد. او پس از چندگاهی با مخالفت روحانیون

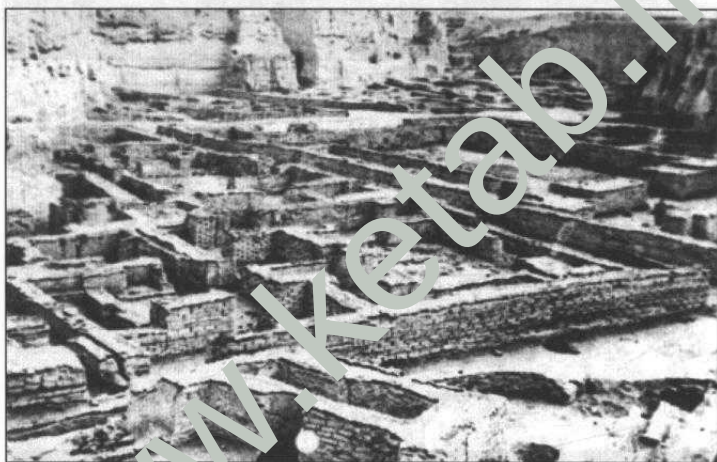
و مردم بومی روبه‌رو شد و به ناگزیر آنجا را ترک کرد. اما انگلیسی‌ها بنا به خصیصه ذاتی و نژادی، بیدی نیستند که از این باده‌ها بلرزند. پس از او دو انگلیسی دیگر آمدند و راه گشودند و چون هموار شد آن را به فرانسویان سپردند و خود در پی نفت رفتند که ثروتی بود بیکران و بی‌صاحب. جز فرانسوی‌ها، کاوشگران آمریکایی نیز در شوش به کاوش پرداخته‌اند. گروه فرانسویان را باستان‌شناسان دیگر کشورها همراه و همیار بودند و سرانجام پس از نزدیک یک سده و نیم، کاوش شوش به ایرانی‌ها سپرده شد. بیش از همه باستان‌شناسان پروفیسور «رومان گیرشمن»^۱ فرانسوی در شوش و دوروبر آن به کندوکاو پرداخته است. او نزدیک یک ربع قرن یعنی از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۱ مسیحی، دشت شوش را زیر پای گذاشت و بر آثار باستانی آن دست نهاده و پنزدهم یکی از ده‌ها کاوش این ایران‌شناس است.

نمود ۱- تصویر ماهواره‌ای محوطه باستانی شوش



گیرشمن در سال ۱۹۴۶ مسیحی در بخش گسترده‌ای که نزدیک شهر شاهی بود به کاوش پرداخت و نزدیک ۱۱ متر پایین رفت. دوره‌ها و لایه‌های بسیاری را در این راه نشیب از دست داد و سرانجام به لایه پانزدهم و بافت رازی‌گری آن رسید. سپس از کندوکاو دست برداشت و آنجا را شهر پانزدهم، شهری از دوره «سوکل مخ‌ها»^۱ یا عیلام میانی نامید و تاکید کرد که پانزده متر از رویه پاخور خاک‌برداری کرده تا به این شهر که بر روی خاک بکر و دست‌نخورده جای دارد رسیده است.

تصویر شهر چهاردهم/دوره عیلام میانی - یگانه عکس این کاوش که امروز همه بافت رازی‌گری آن برای دستیابی به بافت زیرین معماری ویران شده است.



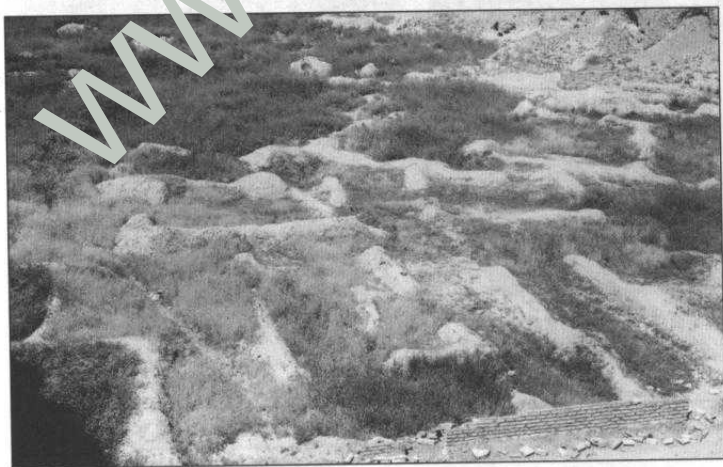
یعنی بر پایه اندیشه‌اش (نه کاوش) هر لایه یا هر دوره باستان‌شناختی را یک متر محاسبه کرد. این خاک‌برداری رویه‌ای نزدیک ۱۰,۰۰۰ مترمربع را در بر می‌گرفت. بیشترین درازای آن ۱۵۰ متر و کمترین آن ۴۰ متر است. نبشته‌های گیرشمن نشان می‌دهد که به این خاک‌برداری گسترده در درازای بیست و یک سال با وقفه‌هایی چند-بسیار ناچیز است و متأسفانه این ناچیز چندان قابل اعتنا و توجه نیست.

۱- در سومری سوکل مخ SUKKAL.MAH در اکدی Sukkalmahhu متشکل از دو بخش سوکل SUKKAL به معنی پیامبر و فرمانروا و مخ‌MAH به معنی بزرگ است.



شهر پانزدهم پس از پایان کاوش درازمدت - اما بی سرانجام و بی نتیجه - با گزارش هایی پراکنده در دهه های یکدیگر هماهنگ نیستند و همخوانی ندارند، یکباره رها و به حال خود گذاشته می شود. جانشینان گیرشمن (بیشتر به انگیزه لجاجت و عناد با او) نه به آن می پردازند نه به درستی تاریخ آن می کوشند و نه مرمت آن را تجدید می کنند، گویی شهر پانزدهمی وجود نداشته است.

تصویر ۴- پاییز سال ۱۳۷۹ خورشیدی- شهر پانزدهم پس از یک سال کاوش های بزرگ و کوچک، علف، زباله و آشغال





با گذشت سالیانی چند پس از انقلاب، میرعابدین کابلی از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور [ایران] به پرست پروژه ملی پژوهش شوش شد. کابلی طرحی برای سامان بخشی و بازسازی به انجام رساندن این کاوش بیست ساله و این ویرانه های ارزشمند از یاد رفته داد که مورد پذیرش قرار می گیرد.^۱ در پایان پس از سی و شش سال! - که خود عمده است دراز- نخستین گروه ایرانی، برای تجربه کاوش دوباره به شوش و شهر پانزدهم می آیند. این یکی از نخستین تجربه باستان شناسان ایرانی برای یک کاوش دوباره است.

آنچه پس از این درازای زمان در پیش دیدگان و قیام است، خرابه ها و ویرانه هایی بود در دره ای ژرف که همه جای آن را درخت ها، بوته ها، گیاهان و علف های خودرویده پوشانده بودند، همین و همین که نه نقشی و نه نقشه ای و نه عکسی که گویای این شهر باشد. از این رو، زمانی به دره آوری نبشته ها، عکس ها و اسناد گذشت و در همین روزها با یک طرح از پیش تعیین شده به سامان بخشی، پاکسازی و گردآوری زباله ها و پوکه های خالی فشنگ که از زمان جنگ و تمرین تیراندازی پاسداران بر جای مانده بود پرداختیم.

۱- این طرح نیز بیش از آنکه به شهر پانزدهم سر و سامانی دهد، متوقف شد و تنها یک فصل دوام آورد!